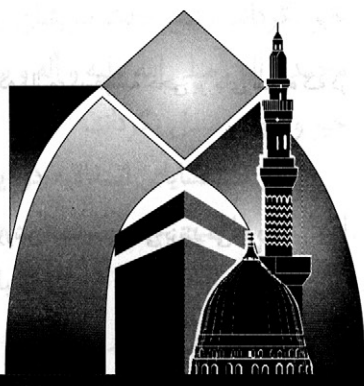


مکه از دیدگاه جهانگردان اروپایی (۳)

جعفر الخياط

محمد رضا فرهنگ



۱۳ - سیر ریچارد بورتون

بورتون چهل سال پس از سفر بورخارت موفق به زیارت مکه شده و توانسته است با موفقیت و بدون آن که شناخته شود تمامی مناسک حج را بجا آورد (کاری که در برخی موارد بورخارت موفق به انجام آن نشده بود) و علت این توفیق را می توان در قدرت بر مخفی کاری او دانست؛ زیرا او پیش از مسافرت، زبانهای عربی، فارسی و ترکی را آموخت و از چگونگی مناسک و احکام دینی اسلام آگاهی یافت و ماهها پیش از اقدام به سفر مکه آمادگیهای لازم را برای توفیق در این سفر تهیه دید؛ برای نمونه، خود را در حالی که سی و سه سال داشت ختنه نمود و رنگهای گوناگون را برای رنگ آمیزی پوست و موی خود تجربه کرد و نیز چگونگی پوشیدن کفش نعال و یا حمل نیزه را به خوبی آموخت.

بورتون یکی از کارمندان شرکت هند شرقی معروف بود. وی پس از سالها خدمت در بخشهای گوناگون این شرکت، مرخصی طولانی گرفت و آنگاه به دریافت کمک مالی از انجمن جغرافیای پادشاهی انگلیس برای مسافرت به جزیره العرب و حجاز نایل گردید و پس از تهیه مقدمات سفر، عاقبت در سوم ماه جولای سال ۱۸۵۳ م. با نام مستعار «میرزا عبدالله» از اهالی بوشهر، از انگلیس عازم اسکندریه شد.



ستیون دیردون نویسنده کتاب «سوارکار عرب» می‌نویسد: بورتون پیش از آغاز سفرش اطلاع یافت که شخص انگلیسی به نام «والین» [Wallin] در سال ۱۸۴۵م. به مکه رفته و مراسم حج را با حجاج انجام داده است، لیکن از ترس جانش، بویژه آن که مسلمانان پس از آن که دو تن یهودی را شناخته و اعدام نموده بودند، از نوشتن دیده‌ها و شنیده‌هایش خودداری نموده بود، از این رو بورتون به او نامه‌ای نوشت تا از تجربیاتش در این سفر استفاده نماید، لیکن نامه‌اش هنگامی به مقصد رسید که مدتی از مرگ والین می‌گذشت، به ناچار سفرنامه بورخارت را مورد مطالعه و بررسی دقیق قرار داد و خود را طبق اطلاعات آن سفرنامه، آماده سفر به مکه نمود.

بورتون پس از آن که چندین بار هویت و ملیت خود را در مصر تغییر داد، عاقبت از راه یمن خود را به مدینه منوره رسانید و به عنوان یکی از حجاج افغانی در آنجا مستقر گردید. او پس از آن که مدتی به گشت و گذار و بررسی اماکن مقدسه و بقاع در مدینه پرداخت، به همراه کاروان شامی، در روز ۳۱ جون ۱۸۵۳م. عازم مکه گردید و پس از ۸ روز مسافرت سخت کاروان با ۷۰۰۰ حاجی، به ام‌القری وارد شد.

بورتون از نخستین مشاهدات خود در مکه می‌گوید: او هرگز آن زیبایی و تناسبی که در ابنیه و عمارتها و آثار یونان و ایتالیا است و یا آن عظمت بربر گونه‌ای که در بناهای هند متجلی است در ساختمان مکه ندیده است، لیکن منظره مکه برایش جالب توجه و غریب آمده، از این رو می‌گوید:

«من به این حقیقت اعتراف می‌کنم که از میان تمام آن مردمی که به پرده‌های کعبه آویزان شده و می‌گریند و یا سینه خود را بر روی حجرالاسود قرار داده و می‌فشارند، شخصی به اندازه من - که یکی از حجاج شمال اروپا بودم - دارای احساسات شدید و عواطف لبریز نبود و تصور می‌کردم تمام آنچه که شرای عرب در اساطیر خود آورده‌اند، از حقیقت و راستی برخوردار است، و این نسیمی که می‌وزد و پرده‌های کعبه را به حرکت درمی‌آورد، نسیم بال ملائک است، نه نسیم روح‌بخش صبحگاهی. لیکن باید این حقیقت را بازگو کنم که عواطف و احساسات شوریده حجاج از عمق ایمان آنان نشأت می‌گرفت، در حالی که احساسات من ناشی از غرور و شوق پیروزی بود.»

سرریچارد بورتون به تفصیل به توصیف سفر خود به مکه و مدینه پرداخت و سفرنامه

خود را در دو جلد تدوین نمود و سفرنامه او تقریباً عین سفرنامه بورخارت است، با این تفاوت که توضیحات و تعلیقات او گونه‌ای دیگر است، از این رو به تکرار آن نخواهیم پرداخت و تنها مشاهدات بورتون در داخل کعبه را می‌آوریم؛ زیرا توضیحات بورخارت در این زمینه کوتاه و فشرده است.

در داخل کعبه

بورتون می‌گوید: «... جمعیت فراوانی گرداگرد کعبه ایستاده بودند و من هرگز میلی به ایستادن در آفتاب سوزان ماه ایلول با سری برهنه و پای بی‌موزه نداشتم، لیکن در این میان صدایی برخاست که راه را برای حاجی که قصد ورود به داخل کعبه را دارد باز کنید و در این هنگام حجاج به کناری رفته و دو مرد قوی هیکل که در پایین درب کعبه ایستاده بودند به سوی من آمده و مرا با بازوهای قدرتمند خود به سوی درب کعبه بلند کردند و مرد سوومی از داخل درگاه کعبه مرا به سوی خود کشید و بدین‌گونه خود را در دروازه کعبه یافتیم. در این هنگام تعدادی از خادمان کعبه که همگی از خانواده‌های مکی با چهره‌هایی به رنگ سبزه تند بودند، به من خوش‌آمد گفتند، در بین این خادمان، جوانی سبزه با هیئتی ساده، از قبیله بنی‌شیبیه بود، افراد این خانواده تولید و کلیدداری کعبه را به عهده دارند و در سالی که من در مکه بودم رئیس این قبیله شیخ احمد نام داشت. آن جوان سبزه کلید نقره‌ای در کعبه را در دست داشت. لحظاتی بعد، بر روی صندلی کوتاهی نشسته و از هویت و ملیت من سؤالاتی نمود. پس از دریافت سؤالات مناسب، به محمد پسرکی که به همراه من بود دستور داد مرا به داخل ساختمان راهنمایی کند و دعا‌های مخصوص را برایم بخواند. و این حقیقت را انکار نمی‌کنم که هنگامی خود را در داخل این چهاردیواری بی‌پنجره یافتیم و به یاد مردمان متعصب و شوریده‌ای که در پای دروازه کعبه ایستاده‌اند، خود را همانند موشی که در داخل قفسی گرفتار شده تصور نمودم، ولی این هراس مانع آن نگردید که در مدت زمانی که همراهم مشغول خواندن دعا بود به دقت به بررسی و بازرسی اطرافم نکنم، و توانستم با مدادی که همراهم بود نقشه تقریبی کعبه را بر روی پیراهن سفید احرامم ترسیم نمایم.

اما داخل کعبه؛ در حقیقت هیچ جایی را به سادگی این عبادتگاه مشهور ندیده‌ام. کف داخلی کعبه با قطعه‌های رنگارنگ مرمر که رنگ سفید بر آنها غلبه می‌کرد، پوشیده شده بود،



اما پوشش دیوارها تا آنجا که قابل رؤیت بود، با همان مرمرهای رنگارنگ بود. لیکن سنگها در قطعه‌های متفاوت و بی‌نظم چیده شده بودند و بر روی برخی از آنها نوشته‌های بلندی نقش بسته بود. قسمت‌های بالای دیوار و بخشی از سقف - که نگاه کردن به آن حمل بر بی‌احترامی است - با پوششی گرانقیمت به رنگ سرخ و مطلقاً پوشیده بود، و معمولاً این پوشش را بر دور ماندن از دسترس حجاج تا ۶ پا بالا می‌کشیدند. سقف کعبه (بر روی) سه ستون قرار گرفته بود که قطر هر کدام ۲۰ اینچ بود، علاوه بر این، سقف توسط تعدادی ستونهای مایل که بر روی دو دیوار شرقی و غربی تکیه داده شده حفاظت می‌شد. سه ستون اصلی کعبه با پوششی از چوب نذکندکاری و تزیین شده بود. در رکن عراقی درب کوچکی قرار داشت به نام «باب التوبه» که منتهی به راهرو تنگی می‌شد و معمولاً خادمان کعبه از آن، برای رفتن بر روی بام کعبه استفاده می‌کردند. اما رکن حجرالاسود یا حجرالاسعد را صندوقی با قبه‌ای مسطح و مصلع اشغال کرده است و معمولاً کلیدهای کعبه در داخل آن قرار داده می‌شود. درب کعبه و این صندوق از چوب نذ ساخته شده‌اند. در داخل کعبه برجستگی‌هایی معدنی به ارتفاع ۹ پا از سطح زمین قرار دارد که نوع معدن آن را نتوانستم تشخیص دهم و به آنها تعدادی چراغ آویزان می‌گردد که گفته می‌شود چراغها از طلا هستند. با این که حجاج فراوان و یا خادمان زیادی در داخل کعبه نبودند، لیکن این مکانی که دیوارهای آن فاقد پنجره می‌باشد و دربهای آن باریک و تنگ ساخته شده، فضای شبیه به زندان و نیز را در خاطره زنده می‌کند، هنگامی که انسان در داخل کعبه است از بدن او قطرات درشت عرق سرازیر می‌گردد، و هنگامی که تصور پر شدن این مکان از حجاج متعصب را نمودم موی بر اندامم راست شد. مراسم عبادت در داخل کعبه عبارت بود از دو رکعت نماز و خواندن دعا‌های طولانی در هر یک از رکن شامی (در غرب) و رکن عراقی (شمال) و رکن یمانی و بالاخره در مقابل ثلث جنوبی دیوار شرقی.»

در اینجا بورتون اشاره می‌کند که گفتار بورخارت که «در برابر هر رکنی از ارکان چهارگانه ۲ رکعت نماز خوانده می‌شود» درست نیست، و حقیقت آن است که او بدان اشاره نموده است.

بورتون می‌گوید: پس از انجام این مراسم به سوی دروازه کعبه رفتیم در حالی که هنوز مردم به یکدیگر فشار وارد می‌آوردند.

پوشش کعبه

هنگامی که به مکه رسیدیم، پوشش تازه‌ای از دیوار کعبه آویزان شده بود، لیکن پرده از بالا با تناب تا قسمتی از دیوار کعبه، که از دسترس حاجیان دور بماند، بالا برده شده بود. پرده از پارچه سیاه براقی بافته شده بود و نوشته‌های طلایی آن در قسمت بالا قرار گرفته بود و دور کعبه را فرا می‌گرفت. تالو نوشته‌های مطلقاً چشمها را خیره می‌کرد. بنا به روایت مشهور، نخستین کسی که به کعبه پرده آویخت تبع حمیری بوده است و این سنت تا به امروز باقی است، و پیشتر سنت عربها بر این بود که پرده تازه را بر روی پرده قدیم نصب می‌کردند، لیکن بعدها بر اثر سنگینی پرده‌ها و احتمال فرو ریختن کعبه این سنت منسوخ گردید. هزینه بافت این پرده در زمان قصی از مردم جمع‌آوری می‌شد تا آن که ابوربیعه المغیره بن عبدالله به ثروت هنگفتی دست یافت و چندین سال تمام هزینه پرده را پرداخت و از این رو به لقب «العادل» شهرت یافت. اما پیامبر - ص - ترجیح می‌داد پرده کعبه از پارچه نازک یمنی بافته شود و هزینه آن را از بیت‌المال مسلمین می‌پرداخت و در زمان خلافت عمر، او ترجیح داد که پرده از کتان مصری ساخته شود و همه ساله پرده‌ای نو را دستور می‌داد و پرده قدیمی را در قطعات کوچکی میان حاجیان تقسیم می‌نمود. در دوران خلافت عثمان پرده کعبه هر سال در دو نوبت تعویض می‌شد؛ یک بار در زمستان با پارچه‌ای حاشیه‌دار و یک نوبت در تابستان با پارچه کتانی. اما در عهد معاویه، او نخست پرده‌ای از کتان و حریر می‌آویخت، لیکن بعدها پرده‌های اهدایی وی بافته شده از پارچه‌های یمانی راه‌راه گردید و به شیبۀ بن عثمان دستور داد همه ساله پیش از آویختن پرده نو پرده قدیمی را پایین آورده و دیوار کعبه را با عطر خلوق خوشبو نماید، و شیبۀ اقدام به توزیع قطعات پرده قدیمی میان حجاج می‌نمود، و عبدالله بن عباس نیز بر کار او اعتراضی نمود.

در قرن نهم میلادی مأمون خلیفه عباسی سالی سه بار پرده کعبه را تعویض می‌نمود، نخستین بار کعبه را در روز دهم محرم الحرام با پارچه حریر که زمینه آن قرمز رنگ بود و در بار دوم در روز اول شوال کعبه را با پارچه حریر سفید رنگ می‌پوشاند. و هنگامی که به خلیفه عباسی، المتوکل، گزارش داده شد که پرده کعبه بر اثر دست مالیدن حاجیان فرسوده می‌گردد، نخست دستور داد که کعبه را در یک زمان با دو پرده بلند، که تا زمین می‌رسید، بپوشانند و بعدها دستور داد هر دو ماه یکبار پرده تعویض گردد. این اهمیت عباسیان به کعبه دلیلی است

بر تسلط آنان بر حجاز و توجه به مسائل آن، موضوعی که مدت‌ها میان بغداد و مصر و یمن دست به دست می‌گشت.

در دوران ادریسی (قرن دوازدهم میلادی) پرده کعبه را عباسیان از حریر سیاه بافته و از بغداد ارسال می‌داشتند، لیکن در دوران ابن جبیر پرده به رنگ سبز با نخهای طلا بوده است. در قرن سیزدهم میلادی پادشاه مصر سلطان قلاوون عهده‌دار ارسال پرده کعبه گردید. وی برای تأمین هزینه پرده دو دهکده به نامهای بیسوس و سندبوس را که عایدات فراوانی داشته وقف نمود. عایدات این دو دهکده که در مصر قرار داشتند برای تأمین مخارج دو پرده؛ نخست پرده‌ای سیاه برای پوشش خارجی کعبه و دیگری قرمز برای پوشش داخل کعبه به مصرف می‌رسید. افزون بر این، پرده‌های نیز برای پوشش قبر پیامبر - ص - در مدینه منوره بافته و ارسال می‌شد. هنگامی که عثمانیان بر حجاز و سرزمینهای مقدس مستولی شدند، سلطان سلیم رنگ سیاه را برای پرده کعبه انتخاب نمود و پس از وی فرزندش سلطان سلیمان (در قرن شانزدهم) موقوفات فراوانی را برای این کار معین نمود، و از این پس پرده کعبه، هرگاه که خلیفه جدیدی به حکومت می‌رسید، تعویض می‌شد. اما وهابی‌ان آنگاه که بر مکه مستولی شدند، نخستین بار کعبه را با پارچه‌ای قرمز رنگ، که از جنس عباهای عربی بافته شده در احساء بود، پوشاندند.

بورتون در پایان سخنش در این باره می‌گوید: پرده کعبه در زمان او (یعنی سال ۱۸۵۳ م.) در کارگاه بافت پارچه‌های پنبه‌ای در مصر که به نام «خرنقش» مشهور بود در محله باب‌الشعریه قاهره بافته می‌شد، این پرده معمولاً از ۸ قطعه تشکیل شده است که دو قطعه آن برای هر یک از دیوارهای کعبه است و محل اتصال هر دو قطعه با کمربندی مطلاً پوشیده می‌شد و آنگاه زیر پرده را با آستری سفید می‌پوشاندند و این پرده به وسیله تابه‌های پارچه‌ای بر کعبه آویزان می‌گردید. و گفته می‌شود که هنگام بافت این پرده، تمامی آیات قرآن بر روی آن نوشته می‌شده است، لیکن در دوره‌ای که بورتون شاهد آن بوده تنها آیه شریفه «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِكَاءُ وَهَدَىٰ لِلْعَالَمِينَ» و ۷ سوره از سوره‌های قرآن، یعنی سوره کهف، مریم، آل عمران، توبه، تبارک، طه، با خط «طومار» که از درشت‌ترین خطوط شرقی است، نوشته می‌شده؛ بگونه‌ای که از دور قابل خواندن بوده است. اما کمربند طلایی که گرداگرد پرده را فرا گرفته به عرض دوپا و در ارتفاع ثلث بالای پرده قرار دارد: این کربند از

چهار قطعه به هم دوخته تشکیل شده است. بر روی قطعه اول و دوم، آیات و اسماء جلاله خداوندی و بر روی قطعه سوم و چهارم لقب و نام پادشاه حاکم نقش بسته است، تمام این نوشته‌ها و نوشته‌های پرده کعبه با نخهایی از طلا که از حریر قرمز است بافته شده. هنگامی که بافت این پرده در کارگاه خرنقش قاهره به پایان می‌رسد، طی مراسمی به مسجد سیدنا الحسین - ع - در قاهره منتقل شده و در آنجا آستر زیرین آن هم دوخته می‌شود و سپس آماده برای حمل به سوی مکه می‌گردد.

شهر مکه

در سفرنامه بورتون گزارشهای جالب توجه و ارزشمندی درباره زندگی شهری مکه آمده که در آن به توصیف شهر مکه و ساکنین آن پرداخته است. بورتون می‌گوید: مکه برغم قدمت کعبه و مسجدالحرام، که تاریخچه ساختمان آن به اعماق تاریخ پیوند دارد، از ساختمان جدیدی برخوردار است، این شهر در حوالی سالهای ۴۵۰ میلادی توسط قصی و افراد قبیله قریش ساخته شد، در حدود ۳۰ تا ۴۵ هزار نفر سکنه دارد ولی گنجایش اسکان سه برابر این جمعیت را داراست. خانه‌های آن از آجر و سنگ گرانیات و سنگهای لاشه کوههای شهر ساخته شده است. دورنمای مکه شبیه به دشتی پریچ و خم و موج‌دار در میان تپه و کوهپایه‌ها است، طول شهر از معبد در شمال تا کوه اجیاد در جنوب ۲/۵ مایل است، و عرض شهر از کوه ابوقبیس در مشرق (که در کوهپایه غربی آن عمده خانه‌های شهر ساخته شده است) تا کوه هندی در مغرب است و در میانه و مرکز این خط کعبه قرار گرفته است.

بورتون هنگام توصیف وضعیت مردمان مکه می‌گوید: بسیاری از مسلمانانی که او سخن آنان را شنیده است، معتقدند که آینده اسلام و مسلمانان مواجه با مشکلات و مصیبت‌های بسیاری است (و با توجه به این تفکر است که بورتون به مسیحیان توصیه می‌کند که از این وضعیت برای نشر مذهب مسیحیت میان مسلمانان بهترین استفاده را می‌توانند بنمایند و از راه تبلیغ می‌توانند در جوانان مسلمان و نسل‌های آینده نفوذ نمایند) و آنگاه بورتون به این نتیجه‌گیری می‌رسد که هر آگاه به وضعیت جهان، این موضوع را درک خواهد نمود که انگلستان در آینده مجبور به سیطره و تسلط بر مرکز اسلام و منبع او خواهد گردید، و این تسلط از راه نیروی نظامی و در اختیار گرفتن این قبه مقدس انجام می‌پذیرد. بورتون آنگاه به

سفرنامه بورخارت و گفته‌های او درباره انتشار فروش مشروبات الکلی در مکه اشاره دارد و می‌گوید: بطور مطلق او چنین موضوعی را ندیده است، علاوه بر این برخی از افسران ارنالو و به او گفته‌اند که آنان در قاچاق نمودن بعضی از بطریهای مشروب از جده به مکه با مشکلات فراوانی روبرو گردیده‌اند. و آنگاه می‌گوید: احتمالاً آنچه را که بورخارت گفته به علت وضعیت غیر طبیعی شهر مکه بوده که در آن هنگام تحت سلطه و سیطره محمدعلی پاشا بوده است. از حوادث جالب توجهی که بورتون نقل می‌کند قضیه شخصی است که طواف دادن او را به عهده داشته است. بورتون می‌گوید: این شخص به او اصرار ورزید که او به نیابت از طرف پدر و مادرش به انجام حج بپردازد و آنقدر بر این موضوع اصرار ورزید که بورتون مجبور به پذیرفتن شد و آنگاه آن مطوف به نیابت از پدر بورتون که نام او را یوسف بن احمد و مادرش که نام او را فاطمه دختر یوسف قرار داده بود، حج انجام داد و اجرت مقرر برای این کار را هم دریافت نمود!

بورتون از قبرستان مکه که او آن را قبرستان مقدس (جنة المعلی) نامیده دیدار کرده و درباره مشاهدات خود چنین می‌گوید: در این قبرستان جایگاهی که بر آن جنازه عبدالله بن زبیر به دستور حجاج بن یوسف ثقفی به دار آویخته شد را دیدم. او همچنین قبر عبدالرحمن بن ابی‌بکر را دیده است که می‌گوید نزد شیعیان و سنیان مورد احترام بوده است. و نیز قبر خدیجه کبری را دیده که روی آن از پارچه‌ای سبز رنگ پوشیده شده بوده. افزون بر اینها، او قبر مادر پیامبر - ص - آمنه را دیده است که به تازگی بازسازی آن پس از تخریب وهابیان تمام شده بوده است. بورتون آنگاه به تشریح دیدارش از دیگر اماکن مکه که پیشتر بورخارت به توصیف آنها پرداخته بود می‌پردازد و می‌گوید: طبق منابعی که او آنها را دیده، در مکه دوازده محل معروف که زیارتگاه است وجود دارد ولی او تنها نامی از این اماکن را شنیده است و از محل دقیق آنها اطلاعی در دست نمی‌باشد نظیر المختبا (=مخفی‌گاه)، خانه الخیزران که پیامبر - ص - در آغاز پیامبری در آنجا نماز می‌گزارد، زادگاه عمر، خانه ابوبکر، زادگاه جعفر طیار در نزدیکی گورستان الشبیکه، المدعی، دارالهجره، مسجدالرایه که پیامبر - ص - پرچم خود را پس از تسلیم مکه به ارتش اسلام در آنجا قرار داد، مسجدالشجره، که بورتون ادعا می‌کند علت این نام‌گذاری این است که در این مسجد پیامبر - ص - درختی را به حرکت وادار نمود، مسجد جعرانه، که در این مسجد پیامبر لباس احرام به تن کرد و تا کنون مورد احترام و

تقدیس ایرانیان است، مسجد ابراهیم، مسجد ابوقییس، مسجد ذی طوی.

بورتون در پایان سفرنامه خود به میهمانی شامی که یکی از اهالی مکه به نام علی بن یاسین الزمزمی از او کرده، یاد می‌کند و می‌گوید: در این میهمانی خوراکیهای گوناگونی نظیر برنج (البلاد)، بامیه، ماکارونی، بریانی، قارچ، دلمه، کباب، سالاد، نان مخصوص، و دسرهای همچون شیربرنج، راحه‌الحلقوم، کنافه (نوعی شیرینی) را در سفره دیده است، و برخی از این خوراکیها را با قاشق چوبی میل کرده است. او به این نکته اشاره دارد که عربها از روش فرانسویان در خوردن خوراکیها ناآگاهند و زمان طولانی را در سر سفره نمی‌گذرانند.

بورتون ضمن اشاره به خوراکیها می‌گوید: مکه مقدار زیادی مواد غذایی و سبزیجات مورد نیاز ساکنین خود را از شهر طائف و دشت وادی فاطمه تأمین می‌کند و این مواد در موسم حج به ۱۰۰ بار شتر می‌رسد، علاوه بر این سبزیجات، میوه‌های دیگری نظیر هندوانه، خرما، لیمو، انگور، خیار و جز اینها نیز به مکه آورده می‌شود.

بورتون پس از این مدت، از مکه به جدّه رفته و حقیقت و هویت خود را برای کنسول انگلیس (مستر کول) فاش می‌نماید، وی ضمن قدردانی از این کنسول و رفتار او می‌گوید: برغم این که این کنسول خدمات فراوانی به کشورش نموده است لیکن به مسؤولین انگلیس توصیه می‌کند که مناسب است علاوه بر کنسولی در جدّه، نماینده‌ای نیز در مکه قرار دهد و ناظر به جریانات آنجا شود تا این که این مادر شهرهای اسلامی تحت سیطره نیروهای انگلیس درآید.

درباره اهمیت جدّه، بورتون می‌گوید: برای درک اهمیت این بندرگاه کافی است گفته شود در سال تنها ۲۵ تا ۳۰ کشتی تجارتي از هند به این بندر وارد می‌شود که مال‌التجاره‌ای برابر با ۲۵ میلیون روپیه به همراه دارند.

۱۴ - مستشرق هلندی هورغرونیه

مستشرق هلندی «سنوک هورغرونیه» استاد دانشگاه لیدن، این توفیق را به دست آورد که به مدت یک سال از ۱۸۸۴ لغایت ۱۸۸۵ را در حجاز بگذراند، در این مدت، ۶ ماه را در مکه و ۶ ماه دیگر را در شهر جدّه گذراند. او در مدتی که در مکه بود، اوقات خود را به عنوان «یکی از دانشجویان علوم اسلامی» به تحصیل فقه می‌گذراند. این استاد دانشگاه پیش از

مسافرت خود، کتاب مفصلی را به زبان هلندی به چاپ رسانیده بود که در آن به تحقیق دربارهٔ مناسک حج و آغاز و مراحل پیشرفت و تغییرات آن در جاهلیت و اسلام، مورد بررسی قرار گرفته بود. او آنگاه در سال ۱۸۸۸ و ۱۸۸۹ یک مجلد کتاب قطور را که از دو جزء تشکیل شده بود، به چاپ رسانید. این کتاب به زبان آلمانی بود و در آن هورغرونیه آرای یکسویهٔ خود را دربارهٔ مکه آورده بود. جلد اول این کتاب محتوی شرح کوتاهی دربارهٔ وضعیت جغرافیایی مکه و تاریخ کامل و مفصلی دربارهٔ این شهر از زمان پیامبر تا سال ۱۸۸۵ م. بود و تا آنجایی که نگارنده اطلاع دارد. این کتاب به زبان انگلیسی ترجمه نشده است. اما جلد دوم این کتاب را مستر جی ایچ موناهان (یکی از کنسولهای پیشین انگلستان در جدّه) به انگلیسی ترجمه و آن را در سال ۱۸۳۰ م. با عنوان «مکه در اواخر قرن نوزدهم» منتشر نمود. هورغرونیه در این جلد به زندگانی مردم مکه و عادت و فکلور و وضعیت اجتماعی و علمی آنان و دیگر ساکنین مکه و بویژه مردمان اهالی اندونزی، که او از آنان با نام «جاوا» یاد می‌کند، پرداخته است.

هورغرونیه دربارهٔ ساکنین مکه می‌گوید: هر تازه واردی هنگام راه رفتن در خیابانهای مکه، تنوع قومیت مردمان آنجا، توجهش را جلب می‌کند، در میان مردمان از ترکان با چهره‌ها و پوستهای سفید و شفاف تا سیاهان اهل نوبه با پوستی و چهره‌ای به دست تیره و سیاه را مشاهده خواهد کرد. از سوی دیگر میان بسیاری از این قومیتها خصومت وجود دارد و مردمان هر ملیتی گونه‌هایی از نفرت خود را نسبت به قومیت دیگر ابراز می‌دارند. و بیشتر این مردمان به منظور مجاورت در کنار مسجدالحرام و جستن تبرک و ثواب در مکه اقامت گزیده‌اند، لیکن گروههایی نیز به غرض تجارت و سودجویی و منافع دنیوی در آنجا ساکنند، ولی در عین حال، حتی مسائل دینی و عبادتی که بسیاری را تشویق به ماندن در مکه می‌کند، مانع از ارزیابی این کار با دیدگاههای مادی و دنیایی نمی‌شود، از این رو بسیاری از مسلمانان این جمله را تکرار می‌کنند: «حج مبرور، ذنب مغفور و تجارة لا تبور»^{*}، هورغرونیه وجود فعالیتهای تجارتي را دلیل بر وجود منافع دنیوی در سفر حج دانسته است و می‌گوید در این بازار فعالیت و سودآوری هندیها با فروش مال التجارة خود یا وام دادن، سود فراوانی را نصیب خود می‌کنند

* - مقصود از این تجارت نه معنای متداول و اصطلاحی آن، که عبارت از تجارت کالا است، بلکه مقصود تجارت با خداوند است که او وعدهٔ سود اخروی به حج‌گزاران داده است و کسی که با خداوند تجارت حج انجام می‌دهد، هرگز از سود بی‌نصیب نخواهد بود.

و به رغم حرمت شرعی ربا در اسلام، این بازرگانان معمولاً با استفاده از حیل‌های شرعی و با وام دادن پول و گرفتن سودی با عنوان «مربحه» سعی در شرعیت بخشیدن به معاملات ربوی خود دارند؛ برخی از این راه‌ها و حیل‌های شرعی عبارتند از نوشتن مبلغی در سند بیش از آنی که بدهکار دریافت داشته و باید بپردازد و دیگر آن که این جنسی را که ارزش و بهای کمی دارد به قیمت فاحشی به مدیون فروخته و قیمت آن را که در واقع برابر با سود وام خود است جزء وام او در موعد سررسید دریافت می‌دارد و بیشتر وام‌گیرندگان از مردمان طبقه متوسط می‌باشند.

هورغرونیه می‌گوید: رقیب سرسخت هندیها در تجارت و سودآوری، اهالی حضرموت هستند که این افراد معمولاً با دست خالی به مکه آمده و به علت قابلیت فوق‌العاده در تحمل سختیها و گرسنگی و عقل اقتصادی، در مدت کوتاهی با انجام هر کاری که برایشان پول‌آور باشد، به دارایی و ثروت دست می‌یابند، این افراد حتی به کارهایی که با شرافتشان ناسازگار باشد نیز دست می‌زنند بسیارشان در روز نخست با حرفهٔ بارکشی و حمالی آغاز می‌نمایند و پس از مدتی در ردیف بازرگانان جدّه قرار می‌گیرند. علاوه بر این دو گروه، مردمانی هم از یمن برای کسب و کار به مکه می‌آیند لیکن اهالی یمن هرگز قادر به برابری با حضارمه نمی‌باشند. هورغرونیه پس از توصیف برخی مکیهای فقیر ساکن در مکه، که در آنجا به کار اشتغال دارند؛ نظیر اعراب بدوی، مغربیها، افغانیها و جز اینها به سیاهان آزاد، که به «تکروربین» مشهورند، و بندگان آزاد شده اشاره دارد. او همچنین به کارهای ناشایستی که برخی زنان فاسد انجام می‌دهند اشاره دارد (و به نظرم از یک استاد دانشگاه بعید است که در پی یافتن اعمال ناشایست مردمان پست باشد) و می‌گوید: برخی از زنان فاسد و پست - و بویژه زنان مصری - به مکه آمده و برای سرپوش گذاشتن بر فحشا، خود را از راه (الزواج بالمقاوله = ازدواج قراردادی) به همسری مردی درآورده و آنگاه به شغل کثیف خود ادامه می‌دهند.

هورغرونیه از مردمان اهل اندونزی ساکن در مکه تعریف و تمجید فراوانی نموده و می‌گوید: این «جاوه‌ایها» برخلاف دیگران برای تجارت و سود مادی به مکه نمی‌آیند، بلکه غالباً برای انجام فرائض دینی و مجاورت، ساکن مکه می‌گردند. (البته به نظر من گو این که مسلمانان اندونزی مردمانی پاک و خوش‌قلبند لیکن به نظر می‌رسد توجه این مستشرق به



این مردمان به علت هلندی بودن او می‌باشد که مدت زمان زیادی اندونزی را در تحت سیطره استعماری خود داشته است).

هورغرونیه می‌گوید: برغم تعدد قومیتها و ملیتها در مکه، چهره عمومی شهر از جهت زبان و عادات و رفتارها، چهره یک شهر مغرب عربی را دارد، در این شهر افراد طبقه بالای جامعه را شریفان و سادات و دیگر خانواده‌های ریشه‌دار و قدیمی حاکم در مکه تشکیل داده و افراد طبقه پایین را دیگر اعراب مناطق حجاز که به مکه می‌آیند تشکیل می‌دهند. لیکن به این نکته اشاره دارد که همواره مردم طبقه پایین به سهولت و سادگی سر طاعت و تسلیم در برابر شرفای حاکم فرود نمی‌آورند. از این رو هر گروهی بنا به عادت و رفتار قبیله‌ای و ملی خود عمل می‌کند. و به رغم این که وضعیت عمومی، چهره یک شهر مغرب عربی است، همگی از شریف مکه گرفته تا گدای سرگذر در این امر اشتراک عقیده دارند که هر کدام به راهی حاجیان را دوشیده و آنها را وسیله امرار معاش خود قرار دهند؛ زیرا همگی - به صورت مستقیم یا غیر مستقیم - از راه سفر حجاج ارتزاق می‌کنند.

هورغرونیه درباره تجارت برده و بردگی می‌گوید: انواع بردگان آفریقایی را می‌توان به وفور در دکه‌های برده‌فروشان یافت، و او در بازار برده‌فروشان، که عبارت بود از سالنی بزرگ در نزدیکی دروازه مسجدالحرام (باب الدریه)، همه نوع برده: اعم از مرد و زن را که در معرض فروش بوده‌اند دیده است. برخی از این بردگان به تازگی برای فروش به بازار آورده شده بودند و برخی دیگر برای چندمین بار به فروش می‌رفتند. او به توصیف مفصلی از بازار و متاع آن؛ یعنی برده می‌پردازد و می‌گوید: احساس او از وضعیت فروش این بود که بردگان همانند گاوان به فروش می‌رفتند؛ بویژه کنیزکان جوان، لیکن می‌گوید با دقت بیشتر دریافته است که این دختران جوان هرگز از وضعیت خود ملول و پشیمان نبوده‌اند. این مستشرق آنگاه به چگونگی جمع‌آوری و انتقال این بردگان و تأثیر بردگی آنان در انتشار اسلام در آفریقا و بیرون آن پرداخته و می‌گوید: اعراب و مسلمانان به هر جای آفریقا رفته‌اند اسلام را تبلیغ و نشر داده‌اند و این حقیقت که هر جا روستا و دهی که بردگان آن مسلمان شده و به آن بازگشته‌اند، بزودی آثار پاکیزگی و اشتغال سکان آن به کار ثمربخش از قبیل کشاورزی و صنعت و آموزش روی آورده‌اند. برای اروپاییان و مبشرین مسیحی مشهود است و ساده‌ترین راه برای تمیز میان دهات و روستاهای بت‌پرست و مسلمان این پدیده است. آنگاه هورغرونیه با ناراحتی به این

نکته اشاره می‌کند که مسیحیان مؤمن همواره از این حقیقت خجلت زده‌اند که بردگانی که نیمی از آنان لخت بوده و تحت سیطرهٔ مسیحیان می‌باشند، از تمدن اروپایی تنها گذاشتن کلاه‌های پهن و گشاد و مشروب‌خواری را آموخته‌اند، در حالی که مسلمانان سیاه به کار و تولید مشروع روی آورده‌اند.

وی می‌گوید: هنگامی که هزاران سیاه و حبشه‌ای برای بردگی به کشورهای اسلامی آورده می‌شوند، آنگاه که به یاد سرزمین و زادگاه خود می‌افتند این حقیقت برای آنان آشکار می‌شود که تنها پس از بردگی است که انسانیت به آنها هبه شده است از این رو مردمانی آرام و قانع و سر به زیر می‌شوند و هرگز آرزوی بازگشت به موطن خود را نمی‌کنند، بدینجهت به کشورهای اروپایی توصیه می‌کند که تجارت برده را با راه‌هایی غیر از نیروی نظامی و ناوهای جنگی از میان بردارند و این راه عبارت است از آموختن زندگی و ارزش آن به آفریقاییان تا بدین وسیله این تجارت منفور از میان برداشته شود.

هورغرونیه در بخش دیگری از سفرنامهٔ خود به چگونگی استفادهٔ مادی اهالی مکه از حجاج دارد. او نخست به آل‌شبیبه که کلیدداران کعبه هستند اشاره کرده و می‌نویسد: در این روزگار افراد این خانواده، از راه فروش قطعه‌های پردهٔ کعبه، که از سالهای گذشته باقی مانده است و همه ساله تجدید می‌شود، ارتزاق می‌نمایند، علاوه بر این، درآمدهایی نیز از راه اجازهٔ وارد شدن حجاج به داخل کعبه دارند و همان‌گونه که معروف است درب کعبه در روزهای ۱۰ محرم‌الحرام و ۲۷ رجب و ۱۵ شعبان هر سال به روی حجاج گشوده می‌شود. علاوه بر این موارد، در برخی از روزهای ماه رمضان و ماه‌های حج نیز حجاج می‌توانند داخل کعبه شوند و همچنین با پرداخت مبالغ هنگفتی از سوی برخی از ثروتمندان عرب، آل‌شبیبه درب کعبه را می‌گشایند. از مراسم گشایش درب کعبه برخی از خواجگان حرم نیز سود می‌برند.

هورغرونیه از گروهی که به سقایت حجاج می‌پردازند، با نام «الزمزمیین» یاد کرده و چنین می‌گوید: سقایت و آبیاری حجاج از دیرباز در دست بنی‌العباس بوده و این سمت را از یکدیگر به ارث می‌برده‌اند، از این رو آنچه در رابطه با چاه و آب زمزم بوده در دست این خاندان است. لیکن پس از آن که بنی‌العباس از این سمت شانه خالی نمودند، آب چاه زمزم مقدس برای همهٔ حاجیان مباح گردید و همه کس در استفاده از آن آزاد گردید. لیکن حقیقت امر جز این است و گروهی از سقایان تقسیم آب این چاه را به خود اختصاص داده‌اند، بدین



گروه نام «الزمزمیة» گفته می‌شود و این گروه در نزدیکی حرم وسایل کار خود از قبیل کوزه و مخازن آبی که آب زمزم را خنک نگه می‌داشت حفظ می‌نمودند و آنگاه این آب را به حجاج اجاره داده تا هر موقع نیاز داشته باشند بنوشند، علاوه بر این کار، افراد گروه زمزمیه به انجام برخی خدمات برای حجاج، در مقابل دریافت مقداری پول، مشغولند.

هورغرونیه سپس به متولیان اماکن مقدس مکه اشاره دارد، لیکن بیشتر دربارهٔ گروه «مطوفین = طواف‌دهندگان» سخن می‌راند و می‌گوید: این گروه از دیرباز به انجام کارهای حجاج می‌پرداخته‌اند و مشهور این است که هر گروه از مطوفان و خانواده‌شان، به خدمت گروهی از حجاج، که از ملیت معینی می‌باشند، می‌پردازند؛ مثلاً برخی از مطوفین مخصوص حجاج عراق می‌باشند و برخی دیگر از آن حجاج ترک یا شام و جز اینها، این گروه معمولاً مشتریان خود را از جدّه استقبال نموده و به‌همراه آنها به مکه می‌آیند و پس از پذیرایی از آنان در منازل خود، آنان را به مسجدالحرام و عرفات و مشعر و منا برده و تمام مناسک حج را به همراه آنان به جای می‌آورند. این گروه همواره در جامعهٔ مکه از قدرت و نفوذ و اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده و سطح فرهنگی و شعور اجتماعی آنان با دیگر ساکنین مکه متفاوت است.

هورغرونیه آنگاه به گروه دیگری که عبارتند از دستفروشان و صرافین و صاحبان اتاق و خانه که به حجاج اجاره داده می‌شود و همگی از سفر و اقامت حجاج در مکه استفاده مادی می‌نمایند اشاره دارد.

این مستشرق در بخش دیگری از کتاب خود اشاره به آرامشی دارد که در مکه در ماه محرم الحرام و پس از بازگشت گروه بسیاری از حاجیان به کشورهای خود به وجود می‌آید. او می‌گوید گروهی از حجاج سعی می‌کنند تا روز عاشورا را، که روز فتح مکه در صدر اسلام بوده، در مکه باشند و به ایرانیان اشاره دارد و می‌نویسد: حاجیان ایرانی معمولاً در روز عاشورا به صورت محرمانه به عزاداری امام حسین -ع- می‌پردازند، ولی در جدّه و پس از جنگ عثمانی و روسیه، ایرانیان این مراسم را علنی برگزار می‌کنند و او از سبب و ارتباط میان «آزادی مراسم عزاداری» و جنگ حکومت عثمانی و روسیه اطلاعی ندارد. در ادامه می‌نویسد: ایرانیان در دههٔ محرم در منزل بزرگی اجتماع نموده و به عزاداری می‌پردازند، درب این منزل بر روی همه باز است و هر کسی می‌تواند در مراسم شرکت جوید و خود هورغرونیه نیز در محرم سال

۱۸۳۴ میلادی در این مراسم شرکت جسته است و می‌گوید: او حاکم ترک را که به دعوت کنسول ایران در آن مجلس حضور داشته دیده است و این حاکم نه تنها از شربتی که در مجلس به حاضرین می‌دادند نوشید بلکه گریه تأثرآوری نیز نمود!

او آنگاه به مناسبت‌هایی که مردم مکه آنها را پاس داشته و مراسمی برپا می‌دارند و بر سر مزار اولیا می‌روند، اشاره می‌کند و می‌گوید: روزهای معینی در سال وجود دارد؛ نظیر «یوم ستنامیمونه» و «یوم الشهداء» و «یوم الشیخ محمود» و «یوم المهدلی». یوم الشهدا، بزرگداشت روزی است که حسین بن علی و یاران او در پای کوه فح به شهادت رسیدند، او در سال ۷۸۶م. از شهر ینبع بر علیه عباسیان قیام کرد و شهید گردید. لیکن برخی از مکیان معتقدند که در پای این کوه آرامگاه برخی صحابه نظیر عبدالله بن عمر می‌باشد.

زندگی اجتماعی و خانوادگی مردم مکه

هورغرونیه بخشی از کتاب خود را به زندگانی خانوادگی مردم مکه در سالهای ۱۸۸۵م. اختصاص داده و به تفصیل، گاهی هم با غرض‌ورزی فراوان، به آن پرداخته است. او می‌گوید: هنگامی که مکیان اصطلاح حریم را بکار می‌برند مقصود آنان همسر و کلفتها و تمام زنانی هستند که در خانه او زندگی می‌کنند، آنگاه ادعا می‌کند که روابط زناشویی مسلمانان ساکن مکه سست و ناپایدار است و گر نه چرا برای آمد و شد زنان محدودیتهایی قرار داده شده و بر چهره آنان نقاب و حجاب گذاشته شده است؟ و می‌گوید علی‌العموم زن بی‌شوهر اعم از باکره و غیر باکره به عنوان بار سنگینی بر دوش خانواده خود شمرده می‌شود، مگر آن که آن خانواده ثروتمند باشد، از این رو این گونه زنان همواره در پی یافتن مردی هستند که او را شریک موقت زندگانی خود قرار دهند و از این راه مخارج زندگانی خود را تأمین نمایند و اضافه بر این مهری نیز به تناسب وضعیت تمکن مرد به او داده شود و احتمالاً خادم یا کنیزی نیز در اختیار او قرار داده شود. حتی برخی از زنان ثروتمند آرزوی یافتن چنین مردانی هستند که با آنان رابطه زوجیت موقت برقرار نموده و بدین وسیله از شر فامیلهای سودجوی خود رهایی یابند. و این در حالی است که یک مرد اروپایی به رغم داشتن روابط دوستی با زنان هرگز از روابط زناشویی خود با همسرش روی‌گردان نمی‌باشد! و اصولاً عشق واقعی هرگز به مخیله مرد مسلمان خطور نمی‌کند!

او با اقرار به این که اصل کلی در زندگی خانوادگی و زناشویی مکه داشتن یک همسر است و بودن همسران متعدد و تعدد زوجات بسیار اندک و غالباً در میان مردان ثروتمند است، لیکن به استنتاجات غلطی پرداخته و معتقد است که خیانت همسران به شوهران خود یک قاعده و اصل کلی در مکه است!

وضعیت علمی شهر مکه

هورغرونیه بیش از ۵۰ صفحه از سفرنامه خود را به وضعیت علمی شهر مکه اختصاص داده و در آن به فقه اسلامی و سرآغاز علوم دینی و دیگر علوم پرداخته و آنگاه اشاره‌ای به مذاهب چهارگانه و انتشار آن در مکه دارد و سپس به مناصب و مقامات علما و روحانیان می‌پردازد. درباره مراکز علمی شهر مکه می‌گوید: غالب مجالس درس علوم دینی در مسجدالحرام برگزار می‌شود، بدین گونه که پس از پایان گرفتن نماز جماعت حلقه‌هایی در گرداگر مسجد تشکیل شده و استادان فقه مذاهب چهارگانه به تدریس مشغول می‌شوند، تعداد اندکی از این استادان فقه را بر مذهب حنبلی، که تشابه زیادی با مذهب وهابیان دارد، می‌آموزند، پس از حنابله مالکیان هستند که حلقات درس فقه آنها اندکی بیش از حلقه‌های درس حنبلیان می‌باشد؛ زیرا اصولاً پیروان مذهب مالکی در کشورهای مسلمان آفریقایی - بجز مصر سفلی - هستند؛ یعنی اهالی سودان و بردگان مشهور به التکروریین و مسلمانان حبشه و دیگر اسلام آورندگان از سرزمینهای برده‌پرور، که پیرو طریقه سنوسی می‌باشند، همگی بر مذهب مالکی می‌باشند. اما فقه حنفی به علت آن که فقه مذهب رسمی ترکان عثمانی است. از حلقه‌های تدریس بیشتری برخوردار است. ترکان پیشتر بنا به رعایت وضعیت جهانی مکه که مورد توجه تمامی مسلمانان با مذاهب گوناگون می‌باشد برای هر مذهبی یک قاضی در مکه نصب می‌نمودند، لیکن بزودی بر این حقیقت واقف شدند که نفوذ کلمه و سلطه آنها در مکه هنگامی است که قانون آنان حاکم باشد. بنابر این بعدها تنها به نصب یک قاضی حنفی در مکه بسنده کردند، و این در حالی بود که در مکه اکثریت با شافعیان بود. این قاضی منصوب تنها به اختلافات و دعاوی متعلق به احوال شخصیه می‌پرداخت، اما دیگر دعاوی تنها بر طبق قانون عثمانی مشهور به «قانون منیف» [= قانون مدنی جدید دولت عثمانی] حل و فصل می‌گردید. هورغرونیه گوید با توجه به مذهب رسمی ترکان طبیعی

بود که مدرسان و امامان حنفی مسجدالحرام بیشترین حقوق را از دولت عثمانی دریافت دارند، و بنا بر لیست سال ۱۸۸۶-۱۸۸۵ میلادی پنجاه تا شصت امام از عایدان حرم مکه حقوق دریافت می‌کرده‌اند که یک سوّم این امامان از حنفیان بودند. امامان حنفی از نقاط مختلف کشورهای اسلامی نظیر هند و آسیای مرکزی در روسیه و مکه و جز این بوده‌اند. با تمام این احوال، همواره مذهب شافعی از اهمیت فوق‌العاده‌ای در مکه برخوردار بوده و امامان و مدرسین این مذهب حلقه‌های تدریس متعددی را در مسجدالحرام برقرار می‌داشتند. و علت این انتشار و اهمیت را به عباسیان نسبت می‌دهند، اینان در مدت خلافت خود و برای مبارزه و مقابله با شیعیان زیدی که اکثریت مطلق در جنوب و غرب جزیره‌العرب داشتند، از مذهب شافعی حمایت نمودند و بدین ترتیب از موقعیت والایی در مکه برخوردار شدند.

او در ادامه این بخش می‌گوید: شرفای مکه مردمانی فرصت‌طلب و سودجو هستند؛ زیرا آنان مذهب واقعی و اصیل خود را که همانا شیعه زیدی بوده رها نموده و به مذهب شافعی که مذهب اکثریت رعایای آنان در مکه است گرویده‌اند. اما شیعیان زیدی همچنان با قدرت تمام بر بخشهایی از مناطق مجاور مکه تسلط دارند، تسلطی که روزگاری تمامی غرب جزیره‌العرب را دربرمی‌گرفت. و با توجه به این اکثریت شافعی در مکه است که برخی از امامان شافعی منصب «شیخ العلماء» را در مکه به دست آورده‌اند، همچنان که از میان ۵۰ یا ۶۰ امام حرم ۲۰ تا ۳۰ امام از مذهب شافعی می‌باشد، و حلقات درس فقه شافعی یکی از پررونق‌ترین درسهای علمی مکه است. بیشترین این علما و امامان شافعی در مکه زاده شده و همانجا تربیت یافته‌اند؛ نظیر احمد دحلان که شیخ العلماء است، و سید عبدالله الزواوی که پدر او محمدصالح یکی از زاهدان و صوفیان مشهور بود، و ابی‌بکر الشطا. و از دیگر امامان شافعی می‌توان از محمد البسیون و عمر الشامی و مصطفی عفیفی و محمد المنشاوی یاد کرد. اینان علمایی هستند که تحصیلات خود را در الازهر به پایان رسانده‌اند. در میان شافعیان می‌توان علمایی از حضرموت نظیر محمدسعید بابصل که عهده‌دار منصب «امین الفتوی» نزد شیخ العلماء می‌باشد و یا از داغستان نظیر عبدالحمید الداغستانی که برخی معتقد بودند از داناتر از زینی دحلان است. آنگاه هورغرونیه توصیف طولانی و مفصلی درباره حلقات تدریس و نحوه برگزاری آن و ساعتهای آن و تعداد این حلقات و چگونگی آغاز استاد به تدریس و دیگر اطلاعات درباره این مراکز علمی می‌پردازد.



مکه در سالهای پایانی قرن نوزدهم

در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم بتدریج روابط میان شرفای مکه و حکامی که از سوی استانبول برای حکمرانی بر مکه تعیین می‌شدند رو به تیرگی رفت، و تلاش حکام و والیان بر قبضه هرچه بیشتر قدرت بود تا بدین وسیله از نفوذ و قدرت شرفا کاسته و آنان را حاکمانی تشریفاتی که دارای مناصبی مذهبی می‌باشند بنمایند. پس از آن که شریف عبدالمطلب که از خاندان زبیدی بود، برای بار سوم و پس از کشته شدن شریف حسین به شرافت مکه رسید روابط میان او و حاکم تیره‌تر و متشنج‌تر گردید به گونه‌ای که نفوذ و قدرت خود را بر تمامی منطقه مکه مستحکم نموده و قدرت واقعی را خود را در دست گرفت، این وضعیت مسؤولین باب عالی را به تفکر درباره محدود نمودن او واداشت، از این رو در ماه اکتبر سال ۱۸۸۱ میلادی فرمانده لشکر جدیدی به نام عثمان نوری پاشا برای مکه تعیین شد و حاکم پیشین مکه عزت پاشا نیز تحت فرمان او قرار گرفت، این دو با نقشه ماهرانه‌ای توانستند کاخ شریف عبدالمطلب را محاصره نموده و فرمان عزل او را به وی ابلاغ نمایند و آنگاه او را دستگیر و به طائف برده و پس از مدتی او را در قصرش در منا حبس نمودند و وی تا هنگام مرگش در ژانویه ۱۸۸۶ در آن قصر زندانی بود. پس از برکناری شریف عبدالمطلب، باب عالی شریف عون را که عمرش ۵۰ سال بود به شرافت مکه منصوب نمود، این شریف برغم افکار تجدد طلبانه خود، میل به انزوا و گوشه‌گیری و دوری از مسائل و بحثهای سیاسی داشت، لیکن حاکم عثمانی مکه آن قدر بر نفوذ و سلطه خود توسعه داد که سبب گردید حتی شریف مکه عاجز از انجام وظایف رسمی محوله به او گردد، و این امر موجبات دلسردی و نفرت خانواده شرفای مکه و اطرافیان شریف شد و در نهایت و در اثر استیصال شریف عون دست به اقدامی زد که پیش از او هیچ شریفی این کار را نکرده بود، بدین گونه بود که شریف تصمیم گرفت خود و تمامی خانواده‌اش و گروهی از شرفای مکه و اطراف آن و قاضی شافعی مکه و گروهی از علما مکه را به سوی مدینه ترک کنند. این مهاجرت عجیب و بدون آگاهی مقامات عثمانی در مکه، در شبی تاریک انجام گرفت و همگی مکه را به سوی مدینه رها نموده و از آنجا پیکه‌هایی به دربار عثمانی فرستادند و انزجار و نفرت خود را از حاکم عثمانی به گوش باب عالی رساندند و اعلام نمودند تمامی مهاجرین تا هنگامی که حاکم عثمانی در مکه حکومت می‌کند به آنجا باز نخواهند گشت و از آنجایی که خلیفه عثمانی احترام ویژه‌ای برای دوست دیرین

خود شریف عون قائل بود به خواسته او تن داده و بلافاصله حکم عزل حاکم مکه را صادر و عثمان پاشا را به شهر حلب منتقل نمود. پس از این عزل، شریف و تمام همراهانش به مکه مراجعت نمودند. از این پس شریف با قدرتی که به دست آورده بود تمامی دوستان و یاران حاکم پیشین را از مناصب خود عزل نمود و بدین وسیله قدرت از دست رفته خود را بازیافت و حاکم جدیدی که از سوی باب عالی برای مکه تعیین شده بود همواره با شریف با احترام رفتار می‌نمود و سعی در انجام خواسته‌های او را داشت.

پس از مرگ شریف عون در سال ۱۹۰۵ میلادی احمد رابت پاشا حاکم مکه به منظور تسلط بر مکه و توسعه نفوذ خود، پسر خواهر شریف عون؛ یعنی شریف علی بن عبدالله بن محمد بن عون را، که شریف خردسالی بود، برای تصدی منصب شرافت مکه به باب عالی پیشنهاد نمود و پیشنهاد او مورد قبول قرار گرفت، لیکن در سال ۱۹۰۸ میلادی و همزمان با مشروطیت در دولت عثمانی دولت جدیدی بر سرکار آمد و دولت احمد رابت پاشا را از حکومت خلع کرد و سپس شریف علی را نیز از شرافت مکه عزل و به جای او شریف عبدالاله پاشا را منصوب نمود، این شریف که دوران پیری و کهنسالی را می‌گذراند، بیشتر دوران زندگانی خود را در استانبول گذرانده بود و تقدیر این بود که هرگز بر حکومت مکه نایل نگردد؛ زیرا پیش از رسیدن به مکه درگذشت. پس از مرگ این شریف دو تن از شرفای برجسته؛ یکی شریف علی حیدر از نوادگان زید و دیگری شریف حسین بن علی از نوادگان عون برای تصدی منصب شرافت مکه کاندید شدند و چون شریف علی حیدر با یک زن انگلیسی در استانبول ازدواج کرده بود از این رو باب عالی او را مناسب منصب شرافت ندید و در نهایت شریف حسین انتخاب و فرمان و خلعت شرافت مکه را دریافت داشت.

شریف حسین بن علی

دیغوری در کتاب خود (حکام مکه) می‌گوید: شریف حسین بن علی در سال ۱۸۹۳ و در حالی که ۳۷ سال داشت، به خاطر داشتن روحیه انقلابی، به همراه خانواده‌اش به استانبول کوچانیده شد. شریف حسین در آن تاریخ سه فرزند به نامهای علی، عبدالله و فیصل داشت. شریف حسین تا سال ۱۹۰۸ در استانبول بود. وی در این ۱۵ سال به صورت زندانی محترمی زندگی را می‌گذراند. فرزندان خود را در مدارس استانبول به تحصیل واداشت و عاقبت در سال

۱۹۰۸ استانبول را به سوی مکه برای تصدی پُست شرافت ترک گفت. در دوران شرافت این شریف راه‌آهن شام - مکه برقرار و بدین وسیله سفر حجاج راحت‌تر انجام گرفت.

دیغوری در کتاب خود می‌نویسد: همزمان با کشیده شدن راه‌آهن به سوی حجاز، افکار انقلابی جدیدی که مردم عرب را به وحدت کلمه و جدایی از امپراتوری عثمانی فرا می‌خواند در میان اعراب رواج یافت، این افکار بویژه پس از بروز مشروطیت و تدوین قانون اساسی در کشور عثمانی شیوع بیشتری یافت، در این وضعیت و شرایط بود که شریف حسین بن علی استانبول را به مقصد مکه ترک گفت. از این شریف در آغاز به عنوان یکی از دوستداران و حامیان باب عالی و حکومت عثمانی یاد می‌شد، لیکن پس از آن که او سربازان خود را برای سرکوب عشایر قصیم و عسیر و توسعه نفوذ شرفا بر این مناطق گسیل داشت، نسبت به اخلاص و وفاداری او شبهه‌هایی به وجود آمد. در این شرایط افسری انگلیسی به نام ویفل توانست مخفیانه به حج رفته و مدتی را در مکه بگذراند، زمان ورود او به مکه مصادف با سالهای نخستین حکومت شریف حسین بن علی بود. او در کتاب خود که به نام «یک حج‌گزار متجدد در مکه» است، مجلس سالیانه تأیید نصب شریف حسین بن علی به شرافت مکه را این گونه توصیف نموده است:

«... امروز روز عید است، تمامی مردم لباسهای نو بلکه بهترین لباسهای خود را دربر کرده‌اند و چادر منظره بسیار زیبایی دارد. صبحگاهان برای مشاهده این مجلس که در آن مردم به شریف هدیه تقدیم می‌کنند رفتیم. مراسم جشن در چادری بزرگ برگزار می‌شد که بر روی بلندی نصب شده، این چادر عبارت بود از چهار سراپرده بزرگ و چندین چادر کوچک، و سربازان در دو سوی چادر کوچه‌ای درست کرده و همگی آماده‌باش به میهمانان احترام می‌کردند و مانع ورود مردمان عادی می‌گردیدند. آنگاه به تدریج میهمانان فرا می‌رسیدند و شریف مکه هر کدام را به همراه حاشیه و همراهانشان استقبال نموده و آنان را در جایگاهشان که در گوشه سراپرده قرار داشت می‌نشاند، این افراد همگی نمایندگان ولایات اسلامی و حاکم مکه و گروهی از شخصیت‌های برجسته مسلمان هندی و دیگر شخصیت‌های معروف مسلمان بودند. و پس از رسیدن تمام این میهمانها و قرار گرفتن در جایگاهشان، در این هنگام سفیر عثمانی به همراه هدیه پادشاه که در سینی طلایی قرار داشت به مجلس وارد گردید. ویفل می‌گوید من نمی‌دانم هدیه پادشاه چه بود، چون روی آن را با پارچه‌ای پوشانیده بودند، لیکن

آگاه شدم که پیشتر هدیه پادشاه عبارت از چندین هزار لیره طلا بود، همزمان با ورود سفیر عثمانی، شریف به پیشواز او تا دروازه سرپرده آمده و او را تا میان چادر همراهی نمود. پس از تقدیم هدیه پادشاه به شریف و بازگشت سفیر به اقامتگاهش، تمامی میهمانان بپاخاستند و به ترتیب در مقابل شریف قرار گرفته و ضمن سلام، هدایا و تبریکات خود را بدو تقدیم کردند. شریف حسین بن علی مردی است که در میان مردم از محبوبیت زیادی برخوردار است و من هنگامی که او را دیدم او را لایق این مقام یافتم؛ زیرا او برغم تلاشش در حفظ هیبت و وقار و عظمت خود، سعی در احیای سنت پیامبر - ص - و خلفای نیکوکار او را دارد که تمامی مردمان به سهولت بدانان دسترسی داشتند و با تمام مردم با مهربانی و برادری رفتار می‌کند آن گونه که در قرآن و اسلام بدان توصیه شده است.

۱۵ - سنت جون فیلی^۱

عبدالله فیلی (نام فیلی پس از تشرف به اسلام) در کتاب خود: «چهل سال در سختیها» از خاطرات و دیده‌های خود از اولین سفرش به مکه چنین می‌نویسد: پس از تشرف به اسلام مکرر از دوستم، ملک عبدالعزیز، خواستار فراهم نمودن مقدمات سفر به مکه را می‌نمودم، لیکن او مرا به صبر و بردباری توصیه می‌کرد و از من خواست مدتی را در جده به عنوان آموزش و تجربه‌یابی گذرانده و در این مدت آموزشهای دینی لازم را بیاموزم آنگاه به زیارت مکه روم لیکن توقف طولانی در جده چندان برایم خوشایند نبود، از این رو از ملک عبدالعزیز خواهش نمودم به همراه او به بیلاق طائف بروم که خواهش من پذیرفته شد. در روز ۷ جولای سال ۱۹۳۰، پادشاه تلفنی اطلاع داد که خود را آماده سفر به مکه نمایم؛ سفری که همان روز بعد از ظهر انجام پذیرفت.

فیلی می‌گوید: دو ساعت پس از پشت سر گذاشتن شهر طائف به «واحه الحده» در دشت «وادی فاطمه» در فاصله چند میلی مکه رسیدم، در این جا گروهی از شخصیت‌های سعودی که قرار بود مرا تا مکه همراهی نمایند به پیشواز من آمده بودند، در میان آنان شیخ عبدالله سلیمان وزیر مالیه عربستان و شیخ فؤاد حمزه معاون وزیر خارجه حضور داشتند. من با این گروه در چادری ملاقات نمودم و آنگاه پس از گرفتن وضو و پوشیدن احرام به وسیله ماشینی به سوی مکه حرکت نمودم و پس از عبور از الشمیس و العلمین (که حدود حلّ و حرم

بودند) و قهوه‌العبد یا قهوه سالم (= قهوه‌خانه سالم) و چاه آب این قهوه‌خانه، و المقتله، و ام‌الدود، و بستان البیر، و جرول به خانه میزبانم شیخ عبدالله الجمیل در حومه غربی مکه رسیدم. شب ورودم به مکه مصادف با سال ۱۳۶۰ هـ. و شب تولد پیامبر - ص - بود. پس از صرف شام و پیش از نیمه شب به همراه یکی از روحانیون وهابی به نام صالح العنقری به سوی مسجدالحرام حرکت کردم، می‌گویند در این لحظات من با قلبی آکنده از شوق پذیرفتن اسلام این دین سهل و بسیطی که بیشترین تأثیر را در روحیه انسان می‌گذارد، و این دینی که پیامبرش فرموده (کل مولود یولد علی الفطرة، و انما ابواه یهودانه أو ینصرانه) متوجه مسجدالحرام شدم. کفشهای خود را در برابر درگاه بلند مسجد که برای جلوگیری از ورود آب بارانهای سیل آسا ساخته شده از پای درآوردم، خود را در اختیار آن روحانی راهنمایم قرار دادم، وی منج دست راست مرا گرفته و با خود از دروازه (باب السلام) به داخل هدایت کرد، در برابر صحن بزرگ مسجد که در زیر مهتاب زیبا با شکوه و عظمت می‌نمود قرار داشت، در میانه این فضای آکنده از روحانیت کعبه با پوششی سیاه رنگ قرار گرفته بود، در بلندای ۱/۳ از سطح زمین کمربندی از نوشته‌های نقره‌ای بر روی پرده کعبه دیده می‌شد. چند صد نفر در گوشه و کنار مسجد به عبادت و نماز و تأمل مشغول بودند، و این در حالی بود که دهها نفر به طواف گرد کعبه مشغول بودند. طواف این گروه جریانی لاینقطع بود که تنها به هنگام اقامه نماز جماعت از هم گسیخته می‌شد. من به همراه راهنمایم و در حالی که دعاهای مخصوص را تکرار می‌کردم از میان گذرگاه سنگلاخی گذشته و به میانه مسجد و در برابر کعبه قرار گرفتم، در جایی در برابر کعبه و حجرالاسود ایستاده بودم که مقام یا نمازخانه حضرت ابراهیم و چاه زمزم به ترتیب در سمت راست و چپ من قرار داشتند. حجرالاسود در رکن شرقی کعبه و در ارتفاعی برابر با کتف انسان قرار داشت. هنگامی که دیگر حاجیان راه را برای ما باز کردند، راهنمایی من با حالت خشوع بدو نزدیک شده و آن را بوسید و من نیز این کار را انجام دادم، آنگاه راهنما مرا به طواف هفت‌گانه به گرد خانه کعبه هدایت کرد او به هنگام طواف دعا می‌خواند و من نیز از او پیروی می‌کردم و هربار پس از یکبار طواف در برابر حجرالاسود می‌ایستادیم و پس از بوسیدن آن، طواف دیگری را آغاز می‌کردیم و این بوسیدن را یکبار دیگر نیز در هر بار در برابر رکن یمانی که عبارت بود از قطعه سنگی گرانبی در داخل دیوار کعبه انجام می‌دادیم. پس از پایان طواف هفت‌گانه، به سوی مقام ابراهیم رفته و دو رکعت نماز

طواف را انجام دادم، آنگاه این مراسم را با نوشیدن مقداری از آب چاه مقدس؛ یعنی زمزم به پایان بردیم، آب این چاه را گوارا و بدور از عوارض بد (نه آن گونه که بورتون و دیگران گفته و از طعم و مواد شیمیایی داخلش بدگویی کرده بودند) یافتیم. در حقیقت باید بگوییم که شعائر طواف بسیار جالب و در روحیه انسان تأثیر فراوان دارد، تأثیری که کلمات قادر به توصیف آن نبود، لیکن فیلی می‌گوید: از عجایب آن که من هرگز با این شعائر احساس غربت ننمودم، بلکه برای من بگونه‌ای بود همانند این که قبلاً این کارها را انجام داده‌ام. و احتمالاً سبب این آشنایی مطالعات فراوانی است که من پیش از این سفر درباره حج و شعائر آن داشتم و درباره لطفی که ملک عبدالعزیز به من نمود می‌توانم ادعا کنم که من نخستین کسی هستم که بطور فعلی و در میان گروهی از اشخاص که در نزدیکی مسجدالحرام به عنوان نماینده و رمز اسلام هستند اسلام آورده‌ام!

پس از پایان این مراسم صحن بزرگ مسجدالحرام را پشت سر نهاده و از دروازه «باب‌الصفاء» به همراه راهنمایم برای انجام مراسم سعی به مسعی رفتیم، این مراسم عبارت است از پیمودن مسافتی از راه که در میانه دو کوه (یا تپه) صفا و مروه قرار دارد، این راهپیمایی ۷ بار و برابر مسافتی نزدیک به ۳۸۰ یارد می‌باشد، ۳۵ یارد از این راه به صورت دویدن طی می‌شود. ۱/۵ میل از این راه سنگلاخ و بسیار آزار دهنده و خسته کننده بود. در پایان هر یکبار طی طریق به سوی کعبه ایستاده و دو رکعت نماز گزاریم، از این رو پس از پایان تمامی مناسک به علت خستگی، از این که بالاخره به خانه میزبانم شیخ عبدالله سلیمان بازگشته‌ام خوشحال شده و بقیه شب را به استراحت پرداختم. پیش از استراحت مدت کوتاهی با یک مهندس لهستانی به نام فؤاد احمد سافیشکی که اسلام آورده و بر اداره کارگاههای دولتی نظارت دارد گفتگو نمودم. در بامداد روز بعد که مصادف با روز جمعه بود یکی از علمای وهابی به نام شیخ عبدالله بن حسن به دیدارم آمد، این روحانی وهابی که از خانواده سازنده دین وهابی است برای تبریک اسلام آوردنم و آماده نمودن برنامه دیدارم با دیگر سران وهابی در محل نماز جمعه به حضورم آمده بود. و چون تا هنگام نماز جمعه وقت زیادی باقی مانده بود از این رو شیخ فؤاد حمزه مرا برای دیدن شهر مکه با ماشین خود همراهی نمود، در هنگام ظهر به نماز جمعه رفته و آنگاه به خانه برای خوردن ناهار به خانه شیخ عبدالله سلیمان بازگشتم. شیخ عبدالله بن حسن بسیار با من مهربانانه رفتار می‌نمود. برای او صحنه‌هایی از



نخستین دیدارمان را در قهوه‌خانه بیر ابن حسّانی که من هنوز مسلمان نبودم و او هنگام دیدن من به بودن کافری مثل من اعتراض نموده بود بازگو کردم، و او با خنده پاسخ داد در آن روز میان تو و جهنم جز مرگ فاصله‌ای نبود، لیکن امروزه اگر خداوند اسلام تو را بپذیرد پس از مرگ به بهشت خواهی رفت.

حاج عبدالله فیلی در کتاب خود آورده است: پس از این زیارت مسجدالحرام، او مکه را به سوی طائف ترک نمود و در آنجا بود که به دیدار ملک عبدالعزیز رفته و او ضمن اظهار خوشحالی نام عبدالله را برای او انتخاب نمود.

فیلی بعدها به مکه بازگشت و سالها در آنجا سکونت گزید و یکی از شهروندان مشهور و مهم این شهر گردید. بازگشت او در پایان سال ۱۹۳۰ بود. و می‌گوید: پس از بازگشت به مکه چند روزی را در منزل عبدالله الفضل (رئیس هیئت مشورتی پادشاه) گذراندم تا توانستند برایم منزل مناسبی تهیه کنند. این منزل به شماره ۲۷ در محله جرول قرار داشت که از محلات مشهور مکه بشمار می‌رفت. این خانه در نزدیکی باغ شهرداری و کاخ وزیر مالیه قرار داشت. و بدین‌گونه از آخرین روز ماه نوامبر سال ۱۹۳۰ یکی از شهروندان اهل مکه شدم، و تا ربع قرن در این شهر اقامت داشتم.

● پی‌نوشتها:

- ۱- از مأمورین بلند مرتبه انگلیس در هند و عربستان بود. او نقش حساس و کلیدی در به قدرت رساندن خاندان آل سعود بازی کرد و تا آخر عمر در عربستان زندگی نمود و روابط بسیار دوستانه و صمیمی با تمامی سران آل سعود برقرار نمود. در سال ۱۹۳۰ بر طبق اصول مذهب وهابیان اسلام آورد و سالها در مکه و جدّه زندگی کرد.